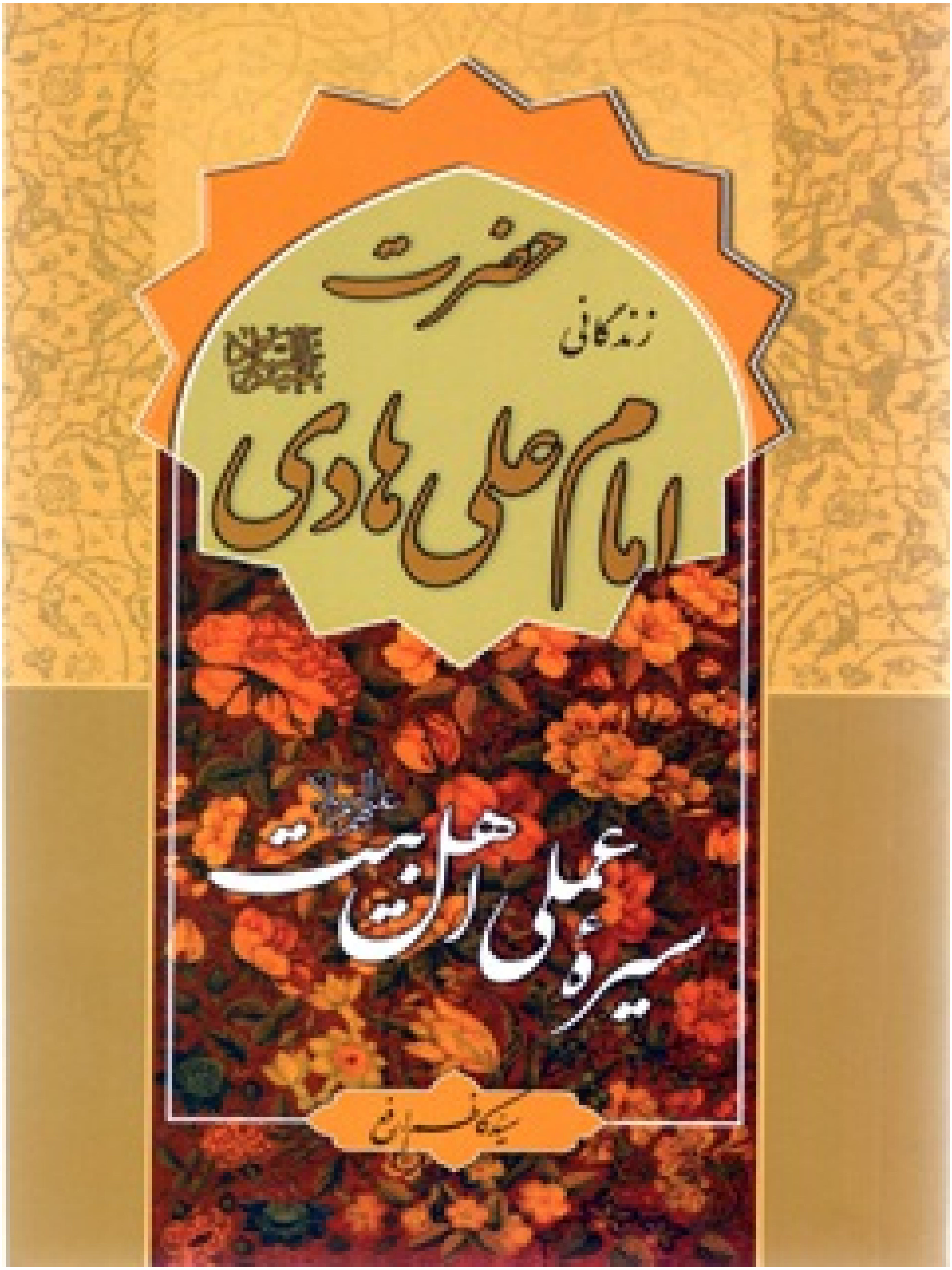


حضرت
زندگانی
امام علی هادی
سیره عملی اهل بیت

بسم الله الرحمن الرحیم

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: امام علی نقی علیه السلام

نویسنده:

کاظم ارفع

ناشر چاپی:

فیض کاشانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: امام علی نقی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : ارفع، سید کاظم، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : امام علی نقی علیه السلام/ تالیف کاظم ارفع.

مشخصات نشر : تهران: نشر تربت: فیض کاشانی، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۴۹ ص.

فروست : سیره عملی اهل بیت علیهم السلام؛ ۱۲.

شابک : ۳۵۰۰ ریال : ۹۶۴-۷۳۵۱-۱۰-۰

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(برون سپاری).

یادداشت : بالای عنوان: سیره عملی اهل بیت علیه السلام.

یادداشت : عنوان روی جلد: حضرت امام علی هادی علیه السلام.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : حضرت امام علی هادی علیه السلام.

عنوان دیگر : سیره عملی اهل بیت علیهم السلام.

موضوع : علی بن محمد (ع)، امام دهم، ۲۱۲ - ۲۵۴ق.

رده بندی کنگره : BP۴۹/الف۴الف۸ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۸۳پ

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۱۹۴۸۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص : ۵

چگونگی ولادت

در اطراف مـدینه محلی بود به نـام صـریا به مسـاحت سه میـل که موسـی بن جعفر آن را تأسـیس کرده بود. امـام هـادی که در نیمه ذیحجه سال دویست و دوازده هجری در آن مکان به دنیا آمـد. مادر آن بزرگوار سـمانه نام داشت که در زهـد و تقوی بانوی نمونه عصر خویش بود.

امام علیه السلام درباره مادر گرامی اش فرمود: مادرم عارفه به حق من است، و اهل بهشت است و هیچگاه شیطان به او نزدیک نمی شود زیرا که خداوند او را نگهبان و حافظ است. اسم حضـرت علی، کنیه اش ابوالحسن می باشد. به آن حضرت ابوالحسن ثالث نیز می گفتند به این علت که ابوالحسن اول امام هفتم موسی بن جعفر و ابوالحسن ثانی امام رضا علیه السلام می باشند.

القـاب حضـرت عبـارت بود از النجیب، المرتضـی، الهـادی، النقی، العالم، الفقیه، الامین، المؤتمن، الطیب، العسـکری به امام هادی و فرزندش امام حسن، عسکری گفتند زیرا که محل سکونتشان جایی به نام عسکر بوده است.

امام قامتی متوسط و سیمای سپید آمیخته به سرخی و چشمهایی

۱- (۱)

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۱۱۴.

ص: ۶

درشت و ابروهایی گشاده و چهره ای شاداب و دلگشا داشت.

سیره عملی امام علیه السلام

روزی امام هادی که برای انجام کاری از سامرا بیرون رفته بودند، عربی از ایشان جستجو می کرد او را به مکان حضرت در خارج شهر راهنمای کردند، پس از آنکه شرفیاب شد عرض کرد: من از اعراب کوفه و از ارادتمندان خانواده شما هستم. قرضی سنگین دارم که کسی جز شما سراغ ندارم بدهی مرا ادا نماید. حضرت فرمودند: ناراحت نباش و دستور دادند بنشیند، آنگاه فرمود: من به تو یک راهنمایی می کنم مبادا مخالفت با گفته من کنی، به خط خودم اقرار می کنم که تو مبلغی از من طلبکاری وقتی که به شهر آمدیم به منزل من بیا و تقاضای کارسازی آن مبلغ را بنما هرچه مهلت خواستم تو درشتی کن و پول خود را بخواه و در آنچه گفتم کوتاهی نکن.

چون حضرت به شهر تشریف بردند مرد عرب وارد مجلس ایشان شد در موقعی که عده ای حضور داشتند در میان آنها بعضی از اطرافیان خلیفه نیز بودند. مرد عرب طلب خود را خواست هرچه حضرت از او تقاضای صبر و تمدید مدت کردند راضی نشد و با درشتی درخواست وجه را می کرد عاقبت ایشان از پرداخت فوری پوزش خواستند ولی او نپذیرفت.

اطرافیان خلیفه جریان را به او رساندند. این مضیقه مالی و تنگدستی حضرت، خلیفه را به فکر انداخت و مبلغ سی هزار درهم برای حضرت فرستاد. آن بزرگوار عرب را خواستند و تمام پول را در اختیار او گذاشتند فرمودند قرض خود را بده و بقیه را صرف خانواده خویش کن.

ص: ۷

گفت: ای پسر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به یک سوم از این مبلغ کار من درست می شد راستی چنین است «اللهُ اَعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ» خداوند می داند رسالتش را در چه کسانی قرار دهد.

یک بار امام علیه السلام به مجلس متوکل وارد شد و نزدیک او نشست. متوکل در عمامه آن حضرت دقت کرده دید قماش و پارچه آن بسیار نفیس است. از روی اعتراض گفت این عمامه را چند خریده ای؟ فرمود: کسی که برای من آورده پانصد درهم نقره خریده است. متوکل گفت: اسراف کرده ای که عمامه ای به پانصد درهم نقره بر سر بسته ای، امام علیه السلام فرمود: شنیده ام در همین روزها کنیز زیبایی به هزار دینار زر سرخ خریداری کرده ای؟ متوکل جواب داد: صحیح است. فرمود: من به پانصد درهم عمامه ای گرفته ام برای شریفترین عضو بدنام، تو به هزار دینار زر سرخ کنیزی خریده ای برای پست ترین اعضایت انصاف بده اسراف کدامست؟! متوکل بسیار خجل و شرمنده گردیده گفت: انصاف آن است که ما را در اعتراض نسبت به بنی هاشم صرفه ای نیست.(۱)

صقر بن ابی دلف گفت: در آن هنگام که متوکل عباسی امام علی النقی علیه السلام را زندانی کرد من نگران شدم. برای آنکه از حضرت اطلاعی پیدا کنم به سراغ زراقی زندانبان متوکل رفتم همینکه چشمش به من افتادگفت: حالت چطور است؟ جواب دادم: خوب. گفت: بنشین، من ترسیدم و با خود گفتم اگر این مرد منظورم را از آمدن به اینجا بفهمد چه خواهد شد به همین جهت به او گفتم راه را اشتباه آمده ام. وقتی مردم از اطرافش پراکنده شدند، پرسید: برای چه آمده ای گفتم: مایل بودم خبری بگیرم. گفت: شاید آمده ای از آقایت خبر بگیری؟

۱- لطائف الطوائف، ص ۴۱۱.

ص: ۸

بـا تعجب سؤال کردم: آقایم کیست؟ آقای من (متوکل) است گفت: ساکت باش آقای حقیقی همان آقای توست از من مترس با تو هم مذهب هستم. گفت: الحمدلله پرسید: میل داری آقایت را ملاقات کنی، جواب دادم: آری گفت: بنشین تا متصدی اخبار و نامه ها از خدمتش خارج شود. همینکه آن مرد بیرون شد، به غلامی گفت: دست صقر را بگیر ببر در همان اتاقی که آن مرد علوی زندانی است آن دو را با یکدیگر تنها بگذار مرا نزدیک اتاقی برد، اشاره کرد همینجا است داخل شو، دیدم امام علیه السلام بر روی حصیری نشسته در مقابلش قبری کنده اند. سلام کردم دستور داد بنشینم. آنگاه پرسید: برای چه آمده ای، عرض کردم: آمدم از شما خبر بگیرم. در این حال دوباره چشمم به قبر افتاد، گریه ام گرفت آن بزرگوار متوجه شده فرمود: صقر ناراحت نباش اینها نمی توانند مرا آزاری برسانند. خدای را سپاسگزاری کردم.

عرض کردم: آقای من، حدیثی از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده معنی آن را نمی فهمیم، پرسید: کدام حدیث؟ گفتم: این فرمایش پیغمبر «لاتُعادو الایّام فَتعادیکُم» روزها را دشمن ندارید که با شما دشمنی می ورزند.

فرمود: ایام ما خانواده هستیم تا آسمانها و زمین پایدار باشد. شنبه اسم پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است، یکشنبه امیرالمؤمنین، دوشنبه امام حسن و امام حسین ، سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفربن محمد است. چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمدبن علی و من هستم، پنجشنبه پسرم امام حسن عسکری و جمعه پسر پسرم (حضرت مهدی علیه السلام) هستند. جمعیت حق به سوی او (حضرت مهدی عج) اجتماع می کنند. اوست که زمین را پر از عدل و داد می کند همانطور که از ظلم و جور پرشده.

ص: ۹

این است معنی ایام، مبادا با آنها در دنیا دشمنی کنید که آنها نیز در آخرت با شما دشمنی خواهند کرد. آنگاه فرمود وداع کن و خارج شو که بر تو اطمینانی ندارم.(۱)

یک بار متوکل سپاه خود را بر امام علی النقی حضرت هادی علیه السلام عرضه داشت و دستور داد هر اسب سواری توبره اسب خود را پر از خاک نماید و در محل معینی بریزد، در اثر انباشته شدن آن خاکها پشته و تل بلندی مانند کوه درست شد که آن را «تل المخالی» یعنی پشته توبره اسبها نامیدند. متوکل و امام علیه السلام بر فراز آن تل بالا رفتند، متوکل گفت می دانید از چه رو شما را خواستم؟ برای اینکه سپاه مرا مشاهده نمایید. تمام لشگریان او لباسهای مخصوص پوشیده غرق در سلاح با بهترین زینتها و با آرایش نظامی سان می دادند. این کار را برای ترسانیدن کسانی گراده مخالفت با او را داشتند کرده بود و متوکل از حضرت هادی علیه السلام می ترسید که مبادا یکی از اهل بیت و بستگان خود را امر به قیام نماید.

امام علیه السلام پس از مشاهده سپاه متوکل فرمودند: می خواهی من هم سپاه خود را به تو نشان دهم؟ گفت: نشان دهید تا لشکر شما را ببینم. دستهای خود را به درگاه بی نیاز دراز کرد و دعا نمود در این هنگام متوکل دید از شرق تا غرب تمام آسمان را فرشتگان فرا گرفته اند و مانند ابر فضا را پوشانیده اند، از ترس بر زمین افتاد و غش کرد. پس از آنکه به هوش آمد، حضرت فرمودند ما در دنیا اظهار چیره دستی با شما نمی کنیم و مشغول به امر آخرت هستیم نگرانی و ترسی نداشته باش از آنچه خیال کرده بودی مرا با تو در این جهان مزاحمتی نیست!(۲)متوکل عباسی در بدنش دمل بزرگی درآمده بود که به هیچوجه خوب

۱- معانی الاخبار، ص ۱۲۳.

۲- انوار نعمانیه ص ۴۰۴

ص: ۱۰

نمی شـد، از زیادی دارد در تاب سوزانی بسـر می برد، پزشـکان مخصوص از معالجه فرو ماندنـد، مادر متوکل به حضـرت امام علی النقی علیه السلام ارادت کامل داشت، کسی را پیش آن بزرگوار فرستاد و تقاضای دوای مؤثر نمود.

امام علیه السلام فرمود: روغن گوسفند با گلاب بیامیزید و بر دمل بنهید تا درد ساکت شود و سر بگشاید، این دستور را که به خلیفه رساندنـد پزشـکان معالـج از تجویز چنین دارویی برای دمل خندیـد. آن دو را هیچکـدام نپسـندیدند. این خبر به مادر متوکل رسـید پزشکان را ناسزا گفت و دستور داد آنها را از پیش متوکل خارج کنند خودش شخصاً آن دو را تهیه کرد و بر دمل نهاد هماندم درد فرونشست و اثر بهبودی آشکار شد بدون فاصله سر دمل باز گردیده مواد فاسد خارج شد.

متوکل در همان روز هزار مثقال زر مسکوک سرخ در همیان گذاشت و مهر مخصوص خود را بر آن زده برای آنجناب فرستاد. بعد از چند روز حسودان به متوکل رسانیدند که حضـرت هادی علیه السـلام خیال خلافت دارد، هر سـکه ای که شما به ایشان می دهید صرفاً جمع آوری اسلحه می کند. متوکل بدگمان شد. شبی سعید وزیر دربار خود را دستور داد به وسیله نردبانی از راه بام نیمه شب بـدون اطلاـع بر آن حضـرت وارد شود و ببینـد ایشان در چه حالنـد و آیا در منزل و خلوتخانه خاص ایشان اسـلحه و اسـباب و لوازم سلطنت یافت می شود، اگر پیـدا کرد برای متوکل بیاورد. سـعید با چنـد خادم نردبانی برداشـته کنار دیوار منزل آن حضـرت آمد به وسـیله نردبان از راه بام با چند نفر وارد خانه شد، اتفاقاً شب تاریکی بود سعید وقتی داخل منزل گردید سرگردان گشت که به کدام طرف برود و چگونه جستجو نماید. در این هنگام امام علیه السلام از درون خانه فرمود سعید همانجا باش تا برایت چراغی بفرستم.

ص: ۱۱

فرستاده متوکل از این پیشامد درشگفت شد که از کجا دانست من آمده ام چیزی نگذشت که خادمی با چراغ افروخته یک دسته کلید پیش سعید آمد، گفت: امام فرموده تمام خانه های ما را جستجو کن هرچه از وسایل جنگ پیدا کردی بردار بعد از پایان تفحص پیش من بیا.

خادم اتاق ها را یکی یکی باز کرد و سعید را راهنمایی نمود در هیچکدام از اتاقها آنچه را که در جستجویش بود پیدا نکرد خدمت حضرت هادی علیه السلام رسید و داخل خلوتخانه ایشان شد دید حصیری افکنده و سجاده ای بر آن گسترده رو به قبله نشسته کنار سجاده شمشیری در غلاف نهاده است و همیانی که ده هزار دینار داشت با مهر متوکل بدون اینکه مهرش دست خورده باشد در گوشه اتاق است. امام علیه السلام فرمود از اسباب سلطنت در این خلوتخانه فقط هیمن شمشیر و دینارهاست که چند روز پیش خود متوکل فرستاده هر دو را بردار و پیش او ببر تا حقیقت گفتار سخن چینان و حسودان بر او کشف شود. سعید آن شمشیر و همیان را برداشت و نزد متوکل آورد مشروحاً مشاهدات خود را شرح داد متوکل همینکه همیان را سربسته به مهر خود دید بسیار شرمنده گشت و از کرده خویش پشیمان گردید چند نفری که از روی حسادت سخن چینی کرده بودند کیفری بسزا داد و ده هزار دینار دیگر در همیان گذارد با همان همیان اول خدمت ایشان فرستاده و پوزش خواست.(۱)

بار دیگر از امام هادی علیه السلام نزد متوکل سعایت و سخن چینی شد گفتند در منزل امام علیه السلام اسلحه و نوشته ها و چیزهای دیگر هست که از شیعیان او در قم به او رسیده و او عازم تهاجم بر دولت است. متوکل گروهی را به منزل آن گرامی فرستاد و آنان شبانه به خانه آن حضرت هجوم بردند ولی

۱- احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۵۳.

ص: ۱۲

چیزی بدست نیاوردند، آنگاه امام را در اتاقی تنها دیدند که در به روی خود بسته و لباسی پشمین بر تن دارد و بر زمین سنگفرش نشسته و به عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول است. امام را به همان حال نزد متوکل بردند و به او گفتند در خانه اش چیزی نیافتیم و او را رو به قبله دیدیم که قرآن می خواند. متوکل چون امام را دید، عظمت و هیبت امام او را فرا گرفت و بی اختیار او را احترام کرد و در کنار خود نشاند، و جام شرابی را که در دست داشت به آن حضرت تعارف کرد. امام سوگند یاد کرد که گوشت و خون من با چنین چیزی آمیخته نشده است، مرا معاف دارد و او دست برداشت و گفت: شعری بخوان!

امام علیه السلام فرمود: من شعر کم از بردارم. گفت: باید بخوانی، امام این اشعار را خواند.

«باتُوا عَلی قُلَلِ الاَجبالِ تَحرِسُهُم++ غُلبُ الرِجالِ فَما اَغنَتهُمُ القُلَلُ»

بر قله کوهسارها شب را به روز آوردند و مردان نیرومند از آنان پاسداری می کردند، ولی قله ها نتوانستند آنان را از خطر مرگ برهانند.

«وَاستَنزَلُوا بَعدَ عِزٍّ عَن مَعاقِلِهِم++ فَاوُدِعوا حُفَراً یابِئسَ مانَزَلُوا»

پس از عزت از جایگاههای امن به پایین کشیده شدند و در گودالهای گور جان دادند، گور چه منزل و آرامگاه ناپسندی است.

«ناداهُمُ صارِخٌ مِن بَعدِ دَفنِم++ اَینَ الاَساوِرُ وَالتّیجان وَالحُلَلُ»

پس از آنکه دستبندها به خاک سپرده شدند فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن است دستبندها و تاجها و لباسهای فاخر؟

«اَینَ الوُجُوهُ الَّتِی کانَت مُنَعَّمَهً++ مِن دونِها تُضرَبُ الاَستارُ وَالکِلَلُ»

کجاست آن چهره های به ناز و نعمت پرورده که به احترامشان پرده ها می آویختند.

ص: ۱۳

«فَافضَحَ القَبرُ عَنهُم حِینَ سائَلُهم++ تِلکَ الوُجُوهُ عَلَیهَا الدُّودَ تَنتَقِلُ»

گور به جای ایشان پاسخ داد: بر آن چهره ها هم اکنون کرمها راه می روند.

تأثیر کلام امام علیه السلام چندان بود که متوکل به سختی گریست چنانکه ریشش تر شد و دیگر مجلسیان نیز گریستند و متوکل دستور داد بساط شراب را جمع کنند و آن بزرگوار را با احترام به منزل بازگردانند.(۱)

بار دیگر متوکل فرمان داد سه رأس از درندگان را به محوطه کاخ او بیاورند، آنگاه حضرت هادی علیه السلام را به کاخ دعوت کرد و چون آن گرامی وارد محوطه کاخ شد دستور داد درب کاخ را ببندند. امّا درندگان دور امام می گشتند و نسبت به او اظهار فروتنی می کردند و امام با آستین خویش آنان را نوازش می کرد. سپس امام به بالا نزد متوکل رفت و مدّتی با او صحبت کرد و بعد پایین آمد و باز درندگان همان رفتار قبلی را نسبت به امام تکرار کردند تا امام از کاخ خارج شد. و بعدا متوکل جایزه بزرگی برای امام فرستاد. به متوکل گفتند: پسرعموی تو امام هادی علیه السلام با درندگان چنان رفتار کرد که دیدی، تو نیز همین کار را بکن! گفت: شما قصد قتل مرا دارید! و فرمان داد این جریان را فاش نسازند.(۲)

امین الدین طبرسی از محمد بن حسن اشتر علوی روایت کرده که با پدرم در خانه متوکل بودیم، من در آن هنگام طفل بودم، و جماعتی از آل ابوطالب و آل عباس و آل جعفر حضور داشتند، امام هادی وارد شد، همه آنان که در خانه متوکل بودند به احترام او پیاده شدند. آن حضرت داخل شد، و برخی از حاضران به برخی گفتند: چرا برای این جوان پیاده

۱- احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۵۴.

۲- احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۵۱.

ص: ۱۴

شویم، نه شریفتر از ماست و نه سنش بیشتر است، به خدا سوگند برای او پیاده نخواهیم شد!

ابوهاشم جعفری که در آنجا حاضر بود گفت: به خدا سوگند وقتی او را ببینید به احترام او با حقارت پیاده خواهید شد. طولی نکشید که آن حضرت از منزل متوکل بیرون آمد، چون چشم حاضران به آن گرامی افتاد همگان پیاده شدند. ابوهاشم گفت: مگر نگفتید پیاده نمی شویم؟! گفتند: به خدا سوگند نتوانستیم خودداری کنیم بطوری که بی اختیار پیاده شدیم.(۱)

جمعی از اهالی اصفهان مثل ابوالعباس احمد بن نضر و ابوجعفر محمد بن علویه گفتند که مردی در اصفهان بود به نام عبدالرّحمان که جزء شیعیان محسوب می شد. از او پرسیدند چرا این مذهب را برگزیده و به امامت امام هادی علیه السلام متعقد شده ای؟ گفت: به جهت معجزه ای که از امام علیه السلام دیدم، و داستان از این قرار بود. من مردی فقیر و بیچیز بودم، ولی چون زبان و جرأت داشتم اهالی اصفهان در سالی از سالها مرا همراه گروهی نزد متوکل فرستادند تا دادخواهی کنیم. روزی بیرون خانه متوکل ایستاده بودیم که دستور احضار علی بن محمد بن رضا از سوی متوکل صادر شد، من به یکی از حاضران گفتم: این مرد کیست که دستور احضارش صادر شد.

گفت: این مرد علوی است و رافضیان او را امام می دانند، و اضافه کرد که ممکن است خلیفه برای قتل دستور احضارش را داده باشد. گفتم: از جای خود حرکت نمی کنم تا این مرد علوی بیاید و او را ببینم. ناگهان دیدم شخصی سوار بر اسب به سوی خانه متوکل می آید. مردم به احترام

۱- اعلام الوری، ص ۳۶۰.

ص: ۱۵

در دوطرف مسیر او صف کشیدند و او را تماشا می کردند، چون نگاهم بر او افتاد مهرش در دلم جا گرفت و نزد خود به دعای او مشغول شدم تا خدا شر متوکل را از او دفع نماید. آن حضرت از میان مردم می گذشت و نگاهش بر یال اسب خود بود و چپ و راست را نگاه نمی کرد و من پیوسته به دعای او مشغول بودم، چون به من رسید با تمام رو به سوی من متوجه شد و فرمود: خدا دعای ترا پذیرفت و به تو طول عمر داد و مال و فرزندان ترا زیاد کرد.

چون این را مشاهده کردم مرا لرزه فرا گرفت و در میان دوستانم افتادم، دوستانم پرسیدند: چه شد؟ گفتم: خیر است و چیزی نگفتم. هنگامی که به اصفهان بازگشتم خدا مال فراوان به من عطا کرد، و امروز از اموال آنچه در خانه دارم قیمتش به هزار هزار درهم می رسد غیر از آنچه بیرون از خانه دارم و ده فرزند یافته ام و عمرم نیز از هفتادسال گذشته است، من به امامت آن مردی معتقدم که از دلم خبر داشت و دعایش در حق من مستجاب گردید.(۱)

زنی ادعا کرد که من زینب دختر فاطمه زهرا علیها السلام می باشم متوکل زن را طلبید و گفت که زمان زینب تا به حال سالها گذشته تو جوانی، گفت: رسول خدا دست بر سر من کشید و دعا کرد در هر چهل سال جوانی به من برمی گردد.

متوکل بزرگان آل ابوطالب و اولاد عباس و قریش را طلبید همه گفتند او دروغ می گوید، زینب علیها السلام در فلان سال وفات کرده. زن گفت: اینها دروغ می گویند، من از مردم پنهان بودم کسی از حال من مطلع نبود تا اکنون ظاهر شدم، متوکل قسم خورد که باید از روی دلیل ادعای او را باطل کرد، ایشان گفتند بفرست امام هادی را حاضر کنند شاید او از روی حجت کلام

۱- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۱.

ص: ۱۶

این زن را باطل کند.

متوکل امام علیه السلام را حاضر کرد و جریان را برای حضرت شرح داد. امام علیه السلام فرمود: دروغ می گوید حضرت زینب علیها السلام در فلان سال وفات کرد. گفت: دیگران این را گفته اند دلیلی بر بطلان حرف او بیان کن، فرمود: حجت بر بطلان حرف او این است که گوشت فرزندان فاطمه علیها السلام بر درندگان حرام است، او را بفرست نزد شیران اگر راست می گوید شیران او را نمی خورند، متوکل به آن زن گفت چه می گویی، گفت: می خواهد مرا به این سبب بکشد حضرت فرمود: اینجا عده ای از فرزندان فاطمه علیها السلام هستند هرکدام را که می خواهی بفرست تا این مطلب بر تو معلوم شود. راوی گفت: رنگ صورتهای همه در این موقع تغییر کرد، بعضی گفتند چرا حواله بر دیگری می کند و خودش نمی رود، متوکل گفت: یا أباالحسن چرا خود به نزد آنها نمی روی؟ فرمود: میل داری بروم. نردبانی گذاشتند امام علیه السلام داخل قفس و محل نگهداری حیوانات درنده شدند و در گوشه ای نشستند، شیران خدمت آن بزرگوار آمدند، از روی خضوع سر خود را در جلوی آن حضرت بر زمین نهادند آن حضرت دست بر سر آنها می مالید و امر کرد که کنار روند تمام به کناری رفتند و اطاعت آن جناب را می نمودند.

وزیر متوکل گفت: این کار درست نیست هرچه زودتر او را از این مکان خارج کن تا مردم این معجزه را مشاهده نکنند همینکه امام علیه السلام پا بر نردبان نهاد شیران دور آن حضرت جمع شدند و خود را به لباس آن حضرت می مالیدند حضرت اشاره کرد که برگرداند و برگشتند، در این موقع زن گفت: من ادعای باطل کردم و من دختر فلان شخصی هستم و فقر باعث شد که چنین نیرنگی بزنم.(۱)

۱- مناقب، ج ۴، ص ۴۱۶.

ص: ۱۷

ابوهاشم جعفری می گوید هنگامی که یکی از سرداران سپاه واثق به نام بغا (که نامی است ترکی) برای دستگیری اعراب از مدینه عبور می کرد، در مدینه بودم. امام هادی علیه السلام به ما فرمود: برویم تجهیزات این ترک را ببینیم. بیرون آمدیم و توقف کردیم، سپاه آماده او را نزد ما گذاشتند. و بغا رسید. امام علیه السلام با او چند جمله به زبان ترکی صحبت کردند. و او از اسب پیاده شد و پای امام را بوسید. ابوهاشم می گوید: ترک را قسم دادم که با تو چه گفت: ترک پرسید: این مرد پیامبر است؟

گفتم: نه. گفت: مرا به اسمی خواند که در کوچکی در شهرهای ترک به آن نامیده می شدم و تا این ساعت هیچکس از آن اطلاع نداشت.(۱)

یونس نقاش در سامراء همسایه امام هادی علیه السلام بود و پیوسته به حضور امام علیه السلام شرفیاب می شد و به آن حضرت خدمت می کرد. یک بار در حالی که می لرزید به خدمت امام آمد و عرض کرد: مولای من وصیت می کنم با خانواده ام به نیکی رفتار نمایید.

امام علیه السلام چه شده است؟

عرض کرد: آماده مرگ شده ام! امام با تبسم فرمود: چرا؟

عرض کرد: موسی بن بغا از سرداران و درباریان قدرتمند عباسی نگینی به من داد تا بر آن نقشی برآورم و آن نگین از خوبی به قیمت درنمی آید، وقتی خواستم نقش کنم نگین شکست و دو قسمت شد، فردا روز وعده است که نگین را به او تسلیم نمایم، موسی بن بغا یا مرا هزار تازیانه می زند یا می کشد. امام علیه السلام فرمود: به منزل برو تا فردا چیزی جز خیر و خوبی پیش نمی آید.

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۱۲۴.

ص: ۱۸

فردای آن روز اول وقت، یونس در حالی که لرزه اندام او را فرا گرفته بود خدمت امام آمد و عرض کرد فرستاده موسی بن بغا آمده انگشتر را می خواهد. فرمود: نزد او برو چیزی جز خیر و خوبی نخواهی دید. عرض کرد: مولای من، به او چه بگویم. امام علیه السلام با تبسم فرمود: نزد او برو و آنچه به تو خبر میدهد بشنو، چیزی جز خیر نخواهی دید. یونس رفت و خندان بازگشت و عرض کرد: مولای من، چون نزد او رفتم گفت: دختران کوچک من برای این نگین با هم دعوا کردند، آیا ممکن است آن را دو نیم کنی تا دو نگین شود، و ترا (به پاداش این کار) بی نیاز سازم؟ امام علیه السلام خدا را ستایش کرد و به یونس فرمود: به او چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم مهلت بده فکر کنم چطور این کار را انجام دهم. فرمود: خوب جواب گفتی.(۱)

یک بار امام علیه السلام را در یک مجلس ولیمه و میهمانی دعوت کردند همینکه آن بزرگوار وارد مجلس شد همه به احترام امام ساکت شده و مؤدب نشستند، ولی در این میان جوانی نادان به امام احترام نگذاشت و در محضر آن حضرت شروع کرد به مسخره کردن و خنده های بیجا نمودن! امام هادی علیه السلام فرمود: چه شده که خنده تمام وجود ترا احاطه کرده و از یاد خدا غافل شده ای، بدان که تا سه روز دیگر جزء اهل قبور خواهی شد و همان شد که امام فرموده بود.(۲)

ابوهاشم جعفری نقل می کند که من در فشار اقتصادی شدیدی قرار گرفتم، به محضر امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم، به من اجازه فرمود که بنشینم و بعد فرمود: ای اباهاشم می خواهی شکر کدام نعمت الهی را بجا

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۱۲۵.

۲- مناقب، ج ۴، ص ۴۱۴.

ص: ۱۹

آوری؟ گفت: متحیر ماندم که در پاسخ امام چه بگویم.

فرمود: خداوند تبارك و تعالی به تو روزی ایمان عنایت فرموده، بدنت را به آتش جهنم حرام کرده، به تو برای انجام طاعات عافیت و سلامتی داده. تو را روزی قناعت داده تا به ابتذال کشیده نشوی. بعد آن بزرگوار فرمود: ابتدا من شروع به صحبت کردم زیرا گمان بردم که می خواهی لب به شکایت بگشایی و دستور دادم که صد دینار برایت بیاورند و تو آن را قبول کن.(۱)

زرافه نگهبان مخصوص متوکل می گوید: متوکل مردی اهل لهو و لعب و بازیهای مختلف بود، به همین علت یک مرد هندی که در شعبده بازی احاطه خاصی داشت به کاخ خود آورده بود تا سرگرم باشد. یك روز تصمیم گرفت که امام هادی علیه السلام را توسط مرد شعبده باز مسخره کرده و اهانت نماید. به او گفت: اگر باعث خجالت و اذیت امام علیه السلام شوی هزار دینار ناب به تو خواهم داد. مرد هندی قبول کرد و دستور داد چند مرغ بریان طبخ کنند و روی ظروف غذا بگذارند و خود در کنار سفره نشست، آنگاه امام علیه السلام را دعوت کردند که به سفره غذا حاضر شوند. در همان مکان پارچه ای به دیوار آویزان بود که نقش یك شیر بر آن بود. شعبده باز درست در کنار آن نقش نشسته بود. حاضرین مشغول غذا خوردن شدند. امام علیه السلام دست مبارک را دراز کردند که از مرغ استفاده کنند شعبده باز آن را به پرواز درآورد و باز به محل دیگر سفره دست دراز کردند بار دیگر شعبده باز مرغ را به پرواز درآورد و تمامی اهل مجلس خندیدند.

ناگهان امام هادی علیه السلام دست را بر صورت شیر بر پشت سر شعبده باز زد و فرمود: او را بگیر شیر تجسم یافت و بر او حمله کرد و مقابل چشم همه

۱- مالی صدوق، ص ۴۱۲.

ص: ۲۰

او را بلعید و به جای خود برگشت و به صورت اول درآمد.

حاضـرین متحیر و وحشت زده شدنـد امـام علیه السـلام از جـا برخـاست. متوکل گفت: از تو می خواهم از مجلس بیرون نروی مگر آنکه شعبده باز را برگردانی.

«فَقالَ وَاللهِ لاتَری بَعدَها أتُسلِّطَ اَعداءَاللهِ عَلی اَولیاءِاللهِ»

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند دیگر او را نخواهی یافت آیا دشمنان خدا را بر اولیاء خدا مسلط می کنی؟!

سپس از مجلس خارج شدند و دیگر کسی مرد شعبده باز را ندید.(۱)

و همان راوی نقل می کنـد که در روز عیـد متوکل برنامه سـلام داشت تصـمیم گرفت که از برابر امام هادی علیه السـلام عبور کند. وزیرش به او گفت: این کـار برای شـما سـبک است، مردم حرفهـا و قضاوتها خواهنـد کرد. متوکل گفت: من ناچارم که این کار را بکنم. وزیر گفت: پس اگر جـدّی هستیـد با سـرداران سـپاه و اشـراف دربار بروید که کسـی نفهمد شـما برای دیدار امام هادی علیه السلام می روید. فکر کنند همینطور عبورتان از برابر ایشان افتاده است.

راوی میگویـد: وقتی بـا حضـرت روبرو شدنـد من خود را به آن بزرگوار رسانـدم و عرض کردم که متوکل قصـد احترام به شـما را داشته است. امام علیه السلام فرمود: ساکت باش هیهات او سه روز دیگر بیشتر زنده نخواهد بود. راوی می گوید: پس از شنیدن این پیشـگویی حضـرت، به سـراغ معلمی شـیعی مذهب رفتم که با او رفت و آمد داشتم و زیاد با او مزاح می کردم که تو رافض هستی، بعد از نماز عشاء او را خواستـم و گفتم: من امروز مطلبی را از امام تو شنیدم. گفت: چه شنیدی؟ جریان را برایش شرح دادم. گفت: به تو بگویم و نصیحت مرا قبول کن. گفتم بگو هرچه می خواهی، گفت: اگر

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۱۴۷.

ص: ۲۱

امام هادی علیه السلام آن طور که تو نقل کردی فرموده باشد فوراً برو و مال و اموالت را جمع آوری کن که متوکل بعد از سه روز یا می میرد و یا او را می کشند. راوی ادامه می دهد که من از حرف مرد شیعه عصبانی شدم و او را سرزنش کردم ولی وقتی به خانه آمدم و با خود خلوت کردم پیش خود گفتم دور از عقل نیست که جانب احتیاط را بگیرم و مالی و اموالم را جمع کنم. بی درنگ به کاخ متوکل رفتم و هرچه داشتم جمع کردم. درست شب چهارم متوکل کشته شد و من جان و مالم به سلامت ماند و من مذهب شیعه را انتخاب کردم و خود را موظف به خدمتگزاری امام علیه السلام نمودم و از آن گرامی خواستم که در حقم دعا کند تا حق ولایت را نسبت به آن خانواده ادا کنم.(۱)

خیران اسباطی می گوید: وارد مدینه شدم و به محضر امام علی النقی علیه السلام شرفیاب شدم. امام علیه السلام از من پرسید که واثق حالش چگونه بود. عرض کردم در عافیت و سلامتی بود. فرمود: جعفر چه کرد؟ گفتم به بدترین حال در زندان محبوس بود. فرمود: همانا او خلیفه خواهد شد.

فرمود: ابن زیارت چه می کرد؟ گفت فرمان او مطاع بود و امر او اجرا می شد. فرمود: ریاست او برایش نکبت می آورد و بعد مقداری ساکت شد و فرمود: چاره ای نیست جز مقدرات و احکام پروردگار، ای خیران بدان که واثق مرد و جعفر متوکل به جای او نشست و ابن زیارت کشته گشت، عرض کردم این حوادث کی واقع شد؟ فرمود: پس از بیرون آمدن تو در فاصله شش روز اتفاق افتاد.(۲)

یک روز متوکل به ابن سکیت گفت: از امام هادی علیه السلام این مسائل را سؤال کن.

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۱۴۷

۲- کافی، ج ۱، ص ۵۰۲.

ص: ۲۲

۱- چرا خداوند موسی را با عصا مبعوث کرد؟

۲- چرا عیسی را با معجزه شفادادن مرض برص و زنده کردن مردگان مبعوث نمود؟

۳- و چرا محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را با قرآن و شمشیر مبعوث نمود؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: معجزه موسی از این جهت عصا و ید بیضاء بود که غالب مردمان زمانش اهل سحر و جادو بودند و او برای اثبات حقانیت خویش و مکتبش چیزی را داشت که بر آنها غالب بود. عیسی نیز مردم زمانش اهل طب و طبابت بودند خداوند تبارك و تعالی قدرت شفادادن بیماران و زنده کردن مردگان را به او داد تا بر اطباء غالب آید. و پیامبر عظیم الشأن اسلام حضرت محمّد را با قرآن و شمشیر مبعوث کرد زیرا که اکثر اهل زمانش اهل شعر و شمشیر بودند و به اینگونه حجت را بر آنها تمام کرد و بر ایشان پیروز شد. (۱)

کافور نام خادم امام علیه السلام بود، او می گوید: امام هادی علیه السلام فرمود: که فلان سطل آب را برای وضو گرفتن در فلان محل بگذار و بعد جهت انجام کاری مرا فرستاد ولی پس از مراجعت بطور کلی دستور حضرت را فراموش کردم. آن شب هوا بسیار سرد بود، من نگران حال امام شده بودم که چگونه با آب سرد وضو بگیرد و نیز ترس آن داشتم که به خاطر تخلفی که از من سرزده بود امام بر من غضب کند. ناگاه آن بزرگوار مرا صدا زد و فرمود: مگر تو نمی دانی که من همیشه با آب سرد تطهیر می کنم! عرض کردم مولای من نه آب در سطل ریختم و نه جای آن را عوض کردم امام علیه السلام فرمود: الحمدلله، به خدا سوگند که ما رخصت پروردگار را ترک نمی کنیم و عطای او را رد نمی نمائیم. حمد خدای را که ما را از اهل

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۱۶۴.

ص: ۲۳

طاعتش قرار داد و به ما توفیق انجام عباداتش را عطا فرمود.(۱)

یحیی بن هرثمه روایت میکند که متوکل وی را به سوی مدینه فرستاد، تا امام هادی علیه السلام را از مدینه به سامراء ببرد. او می گوید پس از تفتیش از منزل جز قرآن و دعا و مانند آن چیزی نیافتم. امام علیه السلام را از مدینه حرکت دادم و خود ملازم ایشان بودم و با آن حضرت خوش رفتاری می نمودم. روزی دیدم که آن حضرت سوار بر مرکب شده ولکن لباس بارانی پوشیده و دم اسب خود را گره زده. من تعجب کردم. زیرا آن روز آسمان صاف و بی ابر بود ولی چیزی نگذشت که کم کم ابرها در آسمان ظاهر شدند و باران باريد آنهم بارانی که مثل دهانه مشگ می باريد. امام علیه السلام روی به من کرد و فرمود: می دانم که منکر شدی و تعجب کردی!(۲)

صالح به سعید می گوید: یک روز وارد شهر سامراء شدم و به محضر امام علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم، این ستمکاران در همه کارها سعی در خاموش کردن نور شما نموده اند و می خواهند که فراموش شوید به همین جهت شما را در چنین مکانی جای داده اند که محل زندگی گدایان و غریبان و اشخاص بی نام و نشان است.

حضرت فرمود: که ای پسر سعید هنوز تو در معرفت قدر و منزلت ما در این پایه ای و گمان می کنی که اینها با بلندی شأن ما منافات دارد و نمی دانی کسی را که خدا بلند کرد به اینها و این چیزها پست نمی شود.(۳)

همین که امام هادی به داخل خانه متوکل شد به نماز ایستاد و مشغول عبادت شد یکی از مخالفین آمد و مقابل آن حضرت ایستاد و

۱- مناقب، ج ۴، ص ۴۱۴.
۲- منتهی الامال، ج ۲، ص ۴۳۲.
۳- منتهی الامال، ج ۲، ص ۴۳۳.

ص: ۲۴

گفت: تاکی ریاکاری می کنی، امام علیه السلام تا این جسارت را شنید تعجیل فرمود و نماز را سلام داد و رو به آن شخص کرد و فرمود: اگر دروغ گفتی خدا ترا از میان بردارد. تا امام او را نفرین کرد افتاد و بمرد و قصه او خبر تازه ای در خانه متوکل شد.(۱)

شاگردان ممتاز امام علیه السلام

عبدالعظیم حسنی

او از بزرگان و راویان است که محضر امام جواد و امام علیهما السلام را درک نموده و در زهد و تقوی مقام والایی داشته است.

ابوحماد رازی می گوید: خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم و مسائلی پرسیدم، هنگامی که خواستم از خدمت امام مرخص شوم فرمود: هروقت مشکلی برایت پیش آمد از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا نیز به او برسان. یک بار امام هادی به خطاب به او فرمود: تو از دوستان حقیقی مایی، شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه نقل می کند که حضرت عبدالعظیم علیه السلام گفت: خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم، همینکه مرا مشاهده نمود فرمود: مرحبا بر تو ای ابوالقاسم براستی تو دوست ما هستی.

گفتم: ای پسر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم میخواهم دین خود را در خدمت شما عرضه بدارم چنانچه این اعتقاد من مورد رضایت خداست بر همان ثابت باشم تا مرگ مرا دریابد. فرمود: بگو، عرض کردم من معتقدم که خداوند تبارک و تعالی یکی است و مانند او چیزی نیست یک نوع اعتقادی که

۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۴۳۳.

ص: ۲۵

ذات اقدسش را از دو حد ابطال و تشبیه خارج نماید. معتقدم که نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه جوهر بلکه او بوجود آورنده اجسام و تشکیل دهنده صورتها و خالق اعراض و جواهر است و پرورش دهنده هرچیز و مالک و موجد اوست. و معتقدم بر اینکه حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم بسنده و پیغمبر اوست و خاتم پیامبران است و پیغمبری بعد از او نیست تا روز قیامت و شریعت از ختم کننده جمیع ادیان و شرایع است و شریعتی بعد از او نیست تا روز قیامت و امام و جانشین و ولی امر بعد از او امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است پس از او امام حسن علیه السلام و بعد از او امام حسین علیه السلام و بعد از آن آقا علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام و پس از آنجناب امام باقر علیه السلام و پس از ایشان حضرت صادق علیه السلام و بعد از آن سرور حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و بعد از ایشان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و بعد از آن حضرت امام محمد بن علی جوادالائمه علیه السلام. و بعد از ایشان شما هستید. آنگاه حضرت فرمود: بعد از من فرزندم حسن بن علی (امام حسن عسکری) و فرمود: چگونه است حال مردم بعد از فرزندم در زمان جانشین او؟ عرض کردم برای چه ای پسر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم.

فرمود: زیرا او دیده نمی شود و حرام است بردن نامش تا اینکه ظهور نماید و دنیا را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. گفتم: به امامت آنها هم اقرار می نمایم و معتقدم که دوست شما دوست خداست و دشمن شما دشمن خداست و پیروی شما پیروی خداست. مخالفت کننده شما مخالفت با خدا کرده و نیز می گویم معراج (پیامبر) و سؤال در قبر و بهشت و جهنم و صراط و میزان حق است و واقعیت دارد. و روز قیامت خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست و خداوند برمی انگیزاند هرکه را در قبرهاست و اعتقاد دارم که امور واجب و لازم بعد از دوستی و

ص: ۲۶

ولایت شما خاندان نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است.

در این موقع امام هادی علیه السلام فرمود ای ابوالقاسم:

«واللهِ هذا دِینُ اللهِ الَّذی ارتَضاهُ لِعِبادِهِ فَاثبِت عَلَیهِ ثَبَّتکَ اللهُ بِالقَولِ الثّابَتِ فِی الحَیوهِ الدُّنیا وَ فِی الآخِرَهِ.»

به خدا سوگند این است همان دینی که خداوند خواسته است که همه بندگانش چنین باشند.

بر این عقیده ثابت باش خداوند ترا به گفتار استوار و در دنیا و آخرت محکم و باقی بدارد.(۱)

یکی از ساکنین ری به نام یحیی عطار می گوید بر امام هادی علیه السلام وارد شدم آن گرامی به من فرمود:

«اَینَ کُنتَ؟ قُلتُ زُرتُ الحُسَینَ علیه السلام، قالَ: اَما اَنَّکَ لَو زُرتَ قَبرَ عَبدِالعَظیم عِندَکُم لَکُنت کَمَن زارَ الحُسَین علیه السلام» کجا بودی؟ عرض کردم زیارت حضرت حسین. فرمود: آیا نمی دانی که اگر قبر عبدالعظیم که در شهر شماست زیارت کنی همانند آن است که حضرت حسین علیه السلام را زیارت کرده ای.(۲)

حضرت عبدالعظیم مورد تعقیب حکومت وقت بوده و برای حفظ جان خود به ایران آمد و در شهر ری در سرداب خانه مردی از شیعیان در سکهالموالی کوی بردگان اقامت گزید و در آنجا به عبادت پروردگار پرداخت. روزها را روزه می گرفت و شبها به شب زنده داری و نماز می گذراند، و گاهی پنهانی از خانه بیرون می آمد و قبری را که مقابل قبر اوست و هم اکنون به امامزاده حمزه معروف است زیارت می کرد و می فرمود: او از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام است و همچنان در آن خانه می زیست و خبر اقامت او در شهر ری به تدریج به شیعیان خاندان

۱- روضات الجنان، ص ۳۵۶.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۴۸.

ص: ۲۷

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می رسید تا بیشر آنان با او آشنا شدند. پس مردی از شیعیان، پیامبر را در خواب دید که به او امر فرمود: مردی از فرزندانم را از سکه الموالی می آورند و کنار درخت سیب در باغ عبدالجبارین عبدالوهاب دفن می کنند. و به همین مکان که در آن مدفون است اشاره فرمود:

آن مرد رفت و آن درخت سیب و زمین را از صاحب آن خریداری کند، صاحب زمین گفت: زمین و درخت را برای چه می خواهی؟ خریدار جریان خواب را برایش بازگو کرد، صاحب درخت گفت: من نیز خوابی مانند آن دیده ام، و جای درخت و همه باغ را بر حضرت عبدالعظیم و شیعیان وقف کرد که در آنجا دفن شوند. پس از چندی حضرت عبدالعظیم بیمار شد و از دنیا رفت، به هنگام غسل که او را برهنه کردند در جیب او نامه ای یافتند که نسب او در آن نوشته شده بود.

«من ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زیدبن علی بن الحسن بن علی بن أبیطالب می باشم.»(۱)

ابن سکّیت

از بزرگان علم لغت، ادبا و شعر و منطق بوده و کتابهای مفید نوشته که از جمله آنها تهذیب الالفاظ و اصلاح المنطق است. ابن خلکان و ابوالعباس مبرد می گویند ما در بغداد کتابی بهتر از کتاب ابن سکیت درباره منطق نیافتیم.

متوکل ابن سکیت را ملزم نمود که دو پسرش معتز و مؤید را درس بدهد. یک روز متوکل از او پرسید که دو پسر من نزد تو بهتر است یا حسن

۱- معجم رجال الخدیث، ج ۱۰، ص ۴۶.

ص: ۲۸

و حسین؟!

ابن سکیت گفت:

«وَاللهِ اِنّش قَنبَراً خادِمُ عَلِیّ بن اَبیطالِب خَیرٌ مِنکَ وَ مِن اَبنَیکَ»

به خدا قسم که قنبر خادم علی بن ابیطالب علیه السلام بهتر از تو و دو فرزند تو می باشد. متوکل به خشم آمد و دستور داد که زبانش را از پشت سرش بیرون کشند و همین باعث شهادت او گشت.(۱)

ابوهاشم جعفری

از نوادگان جعفر طیار، ثقه و صاحب منزلتی بزرگ است و از امام رضا علیه السلام تا حضرت صاحب الأمر علیهم السلام را درک کرده و از همه آن بزرگواران روایت کرده و سید بن طاووس او را از وکلاء امامان شمرده است. ابوهاشم جعفری اشعاری نیکو در مناقب ائمه این سروده و ابن عیاش کتابی در اخبار ابوهاشم نوشته که شیخ طبرسی در اعلام الوری از آن نقل می کند.(۲)

حسین بن سعید اهوازی

او زادگاهش کوفه بوده ولی همراه برادرش به اهواز آمد و از آنجا به قم و در قم وفات یافت.

حسین بنان سعید سی کتاب در ابواب فقه و آداب و اخلاق تألیف کرد و کتابهای او در میان علما معروف است. چنانکه مرحوم مجلسی اوّل می فرماید: «بر ثقه بودن او و بر عمل به روایات او اتفاق علماء مشاهده می شود» و مرحوم علامه درباره او فرموده است: وی مورد وثوق و از اعیان

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۱۶۴.

۲- منتهی الامال، ج ۲، ص ۴۴۶.

ص: ۲۹

علماء و جلیل القدر بوده است.

حسین بن سعید علاوه بر مقام علمی، در ارشاد و هدایت مردم نیز می کوشید، لذا «اسحق بن ابراهیم حضینی» و «علی بن ریان» را به خدمت امام رضا علیه السلام رساند، و سبب آشنایی آنان با مذهب حق و تشیع شد. آنان از او احادیث را می شنیدند و به سبب خدمات او به معارف آشنایی پیدا کردند، و نیز «عبدالله بن محمد حضینی» و غیر آنان را نزد امام رضا علیه السلام برد و با معارف اسلامی آشنا شدند تا آنجا که به مقامات عالی رسیدند و خدمات اسلامی انجام دادند.(۱)

خیران الخادم

او مردی مورد وثوق از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی بود. یک بار در سفر حج خدمت امام جواد شرفیاب شد در حالی که آن حضرت بالای بلندی و بام نشسته بود چنان هیبت و شوکت از آن بزرگوار دید که متوجه پله ها نشد، می خواست بدون گذر از پله ها بالا رود که آن گرامی اشاره فرمود مواظب باش از پله ها بالا بیا، او بالا رفت و سلام کرد و دست آن حضرت را بوسید و به صورت خود مالید و مدتی در محضر حضرت نشسته در حالی که دست آن بزرگوار را گرفته بود. سپس عرض کرد که ریان بن شبیب خدمت شما سلام رسانید و التماس کرد که دعا برای او و فرزندانش بنمایید، حضرت برای او دعا کرد.

از بعضی روایات استفاده می شود که «خیران» وکیل امام علیه السلام بوده و در ذیل روایتی به او فرموده است که «اِعمَل فِی ذلِکَ بِرَأیِکَ فَاِنَّ رَأیَکَ رَأیی وَ مَن اَطاعَکَ اَطاعَنی»، در این مسئله به رأی خودت عمل کن زیرا که رأی تو رأی من است و هرکسی تو را اطاعت کند مرا اطاعت نموده است.(۲)

۱- پیشوای دهم، ص ۶۴.

۲- منتهی الامال، ج ۲، ص ۴۴۶.

ص: ۳۰

آثار امام علیه السلام

رساله ای بر ردّ اهل جبر و تفویض

این رساله مجموعه معارف است که امام هادی علیه السلام در پاسخ به مردم اهواز که از آن حضرت از جبر و تفویض پرسیدند مرقوم فرمودند و ما به فرازهایی از آن می پردازیم:

«مِن عَلِیّ بنِ مُحَمَّدٍ سَلامٌ عَلَیکُم وَ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی وَ رَحمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ، فَاِنَّه وَرَدَ عَلَیَّ کِتابکُم وَ فهِمتُ ماذَکَرتُم مِن اِختلافِکُم فِی دینِکُم وَ خَوضِکُم فِی القَدرِ وَ مَقالَهَ مَن یَقُولُ مِنکُم بِالجَبرِ وَ مَن یَقُولُ بِالتَّفویضِ وَ تَفَرِّقکُم فِی ذلِکَ وَ تَقاطِعُکُم وَ ماظَهَرَ مِنَ العَداوَهَ بَینَکُم.»

پاسخی است از علی بن محمد، درود و رحمت بر شما و بر کسانی که پیروی از نشانه های هدایات نمودند.

نامه به دست من رسید و دانستم که چگونه گرفتار اختلاف در دین شده اید و گفته هایتان را درباره جبر و تفویض خواندم و مشاهده کردم که اختلاف در عقیده بین شما جدایی و دشمنی ایجاد کرده است. سپس ادامه دادند که: آگاه باشید که امت اتفاق دارند که قرآن حق است و همه فرق به او متمسک شده اند.

«فَاوَّلُ خَبَرٍ یَعرِفُ تَحقِیقُهُ مِنَ الکِتابِ وَ تَصدِقُهُ وَالتماسُ شَهادَتِهِ عَلَیهِ خَبَرٌ وَرَدَ عَن رَسُولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم وَ وَجَد بموافَقَهِ الکِتابِ وَ تَصدِیقِهِ بحَیث لاتُخالِفُه أقاوِیلُهُم، حَیثُ قالَ «اِنّی مُخَلِّفٌ فیکُمُ الثَّقَلینِ کتابَ اللهِ وَ عِترَتی، اَهلُ بیتی، لَن تَضِلُّوا ما تَمَسَّکتُم بِهِما وَ اِنَّهما لَن یَفتَرِقا حَتّی یَردا عَلیَّ الحَوض».

اولین خبری که حقانیت و واقعیتش در قرآن تصدیق شده خبری است که از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده و موافق با کتاب خداست و هیچیک از گروهها و فرق اسلامی با آن مخالفتی ندارند و آن همان بیان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم

ص: ۳۱

است که فرمود: من دو چیز را بعد از خود باقی می گذارم کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من باشند. هرکدام از شما به آن دو ماتمسک شوید گمراه نخواهید شد و آن دو از هم جداشدنی نیستند تا در کنار حوض کوثر با من ملاقات کنند.

امام هادی علیه السلام می فرماید: شواهدی از کتاب خدا در دست است که حدیث فوق را تأیید می کنند مثل:

«اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُه وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاهَ وَ هُم راکِعُونَ وَ مَن یَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَالَّذینَ آمَنُوا فَاِنَّ حِزبَ اللهِ هُمُ الغالِبُونَ»(۱)

ولی شما فقط خداست و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند و کسانی که بر نماز مداومت کنند و در آن حال که رکوع می گزارند زکات دهند، هرکه با خدا و پیغمبر او و کسانی که ایمان دارند دوستی کند، براستی گروه خدا پیروز است.

و از عامه روایاتی نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در نماز و در حال رکوع انگشتری به عنوان تصدّق داد و خداوند از باب سپاسگزاری از او این آیه را نازل فرمود: و ما یافتیم در کلمات رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم این که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«مَن کُنتُ مَولاهُ فَعلِیٌّ مَولاهُ»

«اَنتَ مِنِّی بِمَنزِلَهِ هارُونَ مِن مُوسی اِلّا اَنَّهُ لانَبِیَّ بَعدِی»

«عَلِیٌّ یَقضِی دِینی وَ یَنجِزُ مَوعِدِی وَ هُوَ خَلیفَتی عَلیکُم مِن بَعدی».

خبر اوّلی از اخبار صحیحه و متفق علیه است که هیچکس درباره اش اختلاف نکرده و آن نیز موافق کتاب خداست. و وقتی کتاب خدا حدیثی را تصدیق کند بر امت است که اقرار به آن نماید. و از آنها گذشته حقایقی از

۱- مائده - ۶۰.

ص: ۳۲

اخبار و روایات از رسول خـدا توسط امام باقر و امام صادق علیهما السـلام نقل شـده که اقتـداء و پیروی از آنها بر هر مؤمنی فرض و واجب است و کسانی که زیر بار نروند نوعاً اهل عناد هستند. زیرا که گفته های آل رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم متصل به گفته پروردگار است و اذیت و مخالفت با رسول و آلش اذیت خداست چنانکه در کتاب خدا می خوانیم:

«اِنَّ الَّذینَ یُؤذُونَ اللهُ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ وَ اَعَدَّلَهُم عَذاباً مُهِیناً»(۱)

کسانی که خدا و پیغمبر او را آزار کنند خدا در دنیا و آخرت لعنتشان کرده و عذابی خفت انگیز برای ایشان مهیا کرده است.

و از گفته های رسول الله است که:

«مَن آذی عَلِیّاً فَقَد آذنِی وَ مَن آذانِی فَقَد آذَی اللهَ وَ مَن آذَی اللهَ یُوشَکُ اَن یَنتَقِمَ مِنهُ».

«مَن اَحَبَّ عَلِیّاً فَقَد اَحَبَّنی وَ مَن احبَنِیَّ فَقَد اَحَبَّ اللهُ»

هرکس علی را اذیت کنـد مرا اذیت کرده و هرکه مرا بیـازارد خـدا را آزرده است و هرکه خـدا را بیـازارد سـزای عملش را خـواهد دید. هرکس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکه مرا دوست بدارد خدا را دوست خواهد داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در روز جنگ خیبر فرمود:

«لِاَبعَثُنَّ اِلَیهِم غَداً رَجُلًا یُحِبُّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُولَهُ کرّاراً غَیرُ فَرارٍ لایَرجِعُ حَتّی یَفتِحَ اللهُ عَلَیهِ»

فردا مردی را به سوی این مردم می فرسـتم که خـدا و رسول را دوست دارد و خـدا و رسول هم او را دوست می دارنـد همان حیدر کرّار که هیچگاه از جنگ فرار نمی کند و برنمی گردد تا فتح و پیروزی را با خود بیاورد.

۱- احزاب - ۵۷.

ص: ۳۳

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم قبل از حادثه خیبر خبر از فتح و پیروزی علی نشان داد و همان هم شد و فردا علی سلام الله علیه دشمنان را شکست داد و لقب کرّار و غیر فرار را گرفت. سپس امام هادی علیه السلام فرمود: و این مقدمه را بیان کردم تا دلیل و گواهی باشد بر آنچه درباره جبر و تفویض به یاری و قوّت پروردگار خواهم گفت و ما شروع را با کلام امام صادق علیه السلام قرار می دهیم که فرمود:

«لاجَبرَ وَلاتَفویض ولکِن مَنزِلَهٌ بَینَ المَنزِلَتین»

نه جبر است و نه تفویض بلکه منزلی بین این دو است.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که:

«هَل اَجبَراللهُ العِبادَ عَلَی المعاصی؟ قال هُوَ اَعدَلُ مِن ذلِکَ. فَقیلَ لَهُ: فَهَل فَوَّضَ اِلَیهِم؟ فَقالَ علیه السلام هُوَ أعَزُّ وَ اَقهَر لَهُم مِن ذلِکَ».

آیا خداوند تبارک و تعالی بندگان خویش را بر انجام گناهان مجبور نموده؟ فرمود: او عادلتر از آن است که بندگان را به انجام گناهان مجبور کند.

عرض کردند: آیا خداوند به آنها واگذار نموده که هرچه خواهند انجام دهند؟ فرمود: او عزیزترین و چیره تر بر آنهاست از اینکه همه چیز را به آنها واگذار نماید.

«وَ رُوِیَ عَنهُ قالَ: النّاسُ فِی القَدَرِ عَلی ثَلاثَهِ اَوجهٍ: رَجُلٌ یَزعَمُ اَنَّ الأمرَ مُفَوَّضٌ إلَیهِ فَقَد وَهَّنَ اللهُ فی سُلطانِهِ فَهُوَ هالِکٌ. و رَجُلٌ یَزعَمُ اَنَّ اللهَ جَلَّ وَ عَزَّ اَجبَرَ العِبادِ عَلَی المَعاصی وَ کَلَّفَهسم مالایُطیقُونَ فَقَد ظَلَمَ اللهُ فِی حَکمِه فَهُوَ هالِکٌ. وَ رَجُلٌ یَزعَمُ اَنَّ اللهَ کَلَّفَ العِبادَ مایُطیقُونَ وَ لَم یَکَلِّفُهم ما لا یُطیقُونَ، فَاذا أحسَنَ حَمِدَاللهَ وَ إذا أساءَ اَستَغفِرُاللهَ فهذا مُسلِمٌ بالِغ»

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: انسانها در منزلت به سه گروه

ص: ۳۴

تقسیم می شوند.

اول شخصـی که خیال می کنـد همه امور به او واگـذار شده و سـلطنت و اقتدار پروردگار را سبک شـمرده و در نتیجه نابود خواهد شـد. دوم انسـانی که خیـال می کنـد خداونـد بزرگ بنـدگان را مجبور به انجـام گناهـان نموده و آنها را تکلیف به چیزی کرده که قـدرت انجـامش را ندارنـد و در واقع خـدا را ظـالم در حکمش می داننـد این گروه نیز نابودنـد. و سوم انسـانی که معتقـد است که خداونـد تبـارک و تعـالی او را به چیزی تکلیـف فرمـوده که تـوان انجـامش را دارد و به چیزی که تـوان انجـامش را نـدارد تکلیف نفرمـوده بنـابراین اگر کـار خوبی انجـام دهـد خـدا را به این توفیق شـکرگزار است و اگر مرتکب گنـاه شود استغفار می کنـد و از خداوند طلب عفو می نماید و این یک مسلمان بالغ و رشد یافته است.

اما آنها که گفتند که خداوند بندگانش را مجبور به گناه کرده قرآن با این آیات آنها را رد می کند.

«وَلا یَظلِمُ رَبُّکَ اَحداً»(۱)

«ذلِکَ بِما قَدَّمَت یَداکَ وَ اَنَّ اللهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبیدِ»(۲)

«اِنَّ اللهَ لایَظلِمُ النّاسَ شَیئاً وَلکِنَّ النّاسَ أنفُسَهُم یَظلِمُونَ»(۳)

خداوند تو به هیچ کس ظلم نمی کند.

این جزای آنچه راست است که از پیش فرستاده ای پروردگـار اهـل سـتم به بنـدگانش نیست. خداونـد به بنـدگان خویش ظلم روا نـدارد ولی این بنـدگان هسـتند که به نفس خویش ظلم روا می دارنـد. و از این آیات فراوان است و اگر کسـی فکر کنـد مجبور به انجام گناهان

۱- کهف - ۴۷.

۲- حج - ۱۰.

۳- یونس - ۴۵.

ص: ۳۵

است درواقع گناه را به گردن خدا گذاشته و عقوبت پروردگار را ظلم می داند و کسی که خدا را ظالم بداند قرآن را تکذیب کرده و هرکس قرآن را تکذیب کند به اجتماع امت اسلامی کافر خواهد شد. اما آنها که قائل به تفویض شدند در واقع معتقد به این معنی شده اند که خداوند تبارک و تعالی:

«فَوَّضَ اِلَی العِبادِ اِختِیارِ اَمرِهِ وَ نَهیِه وَ اَهمَلَهُم»

اختیار امر و نهی خود را به بندگانش واگذار نموده و آنها را مهمل گذاشته است.

دیدگاه ائمه علیهم السلام این است که اگر واقعاً پروردگار تمامی امور بندگان را به خودشان واگذارده است عقاب بی معنی می شود و خداوند عاجز است که به بندگان راهنمایی و توفیق بندگی و عبادت بیاموزد و بندگان نباید در انتخاب کفر یا ایمان مورد سؤال و مؤاخذه قرار گیرند.

«لکن نقول: اِنّش اللهَ جَلَّ وَ عَزَّ خَلَقَ الخَلقَ بِقُدرَتِهِ وَ مَلّکَهُم اِستِطاعَهِ تَعبُّدهِم بِها، فَأمَرهُم وَ نَهاهُم عَن معصیتِه وَ ذَمَّ مَن عَصا وَ عاقَبه عَلَیها وَلِلّهِ الخِیرَهُ فِی الاَمرِ وَالنّهی یَختارُ ما یُریدُ وَ یأمُر بِهِ وَ یَنهی عَمّا یَکرِهُ وَ یُعاقَبُ عَلَیهِ بِالاِستِطاعَهِ الَّتی مَلّکَها عِبادَه لِاتباعِ اَمرِه وَاجتِنابِ مَعاصِیه».

اما نظر ما این است که خداوند جلیل و عزیز خلق را براساس قدرتش آفرید و توان بندگی را به بندگانش تملیک نمود و به آنچه را که اراده کرد مردم را امر و نهی می نمود بعضی از مردم فرمان او را اطاعت نکردند و با انتخاب خود راه خطا را رفتند و هرگز پروردگار اجازه نداده که آنها هوای نفس و خواهش دل خویش را انتخاب کنند بنابراین هرکس اطاعت فرمان حضرت حق را بنماید به رشد و تعالی می رسد و هرکس مخالفت کند گمراه و هلاک خواهد شد و این است معنای «لَیسَ بِجَبرٍ وَلاتَفویض»

آنگاه امام هادی علیه السلام به طور مبسوط به باز کردن مسئله جبر و تفویض

ص: ۳۶

می پردازند و در پایان می فرماید:

«وَفَّقَنَا اللهُ وَ اِیاکُم إلَی القَولِ وَالعَمَلِ لِما یُحِبُّ وَ یَرضـی وَ جَنّبنا وَ اِیّاکُم مَعاصِیه، بِمَنِّه وَ فَضلِهِ وَالحَمدُللهِ کَثیراً کَما هُوَ أهلُهُ وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّیبینَ وَ حَسبُنَا اللهُ وَ نِعمَ الوَکیل»

خداوند ما و شـما را به گفتار و عمل به آنچه او دوست می دارد و راضـی است موفق بدارد و ما و شـما را از آنچه را که معصـیت و نافرمانی است به لطف و فضـلش برحـذر بـدارد. حمد فراوان برای اوست همانطور که سـزاوار است و درود خدا بر محمد و آلش و خداوند ما را بسی است که خوب وکیلی است.(۱)

جامعه کبیر

علامه مجلسـی در مورد این زیارت فرموده است: زیارت جامعه از نظر سند صحیح ترین زیارات و از جهت متن و فصاحت و بلاغت بهترین زیارات است و این نظر همه بزرگمردان از علماء شیعه می باشد.

مرحوم صـدوق در «من لایحضـره الفقیه» (ج ۲، ص ۶۰۹) و در «عیون اخبارالرضـا علیه السـلام» (ج ۲، ص ۲۷۷) و شـیخ طوسی در تهذیب الاحکام (ج ۶، ص ۹۵) و علامه مجلسی در «بحارالانوار» (ج ۱۰۲، ص ۱۴۴) زیارت جامعه را نقل کرده اند.

مجلسـی اول، پـدر علامه مجلسـی می فرمایـد در مکاشـفه ای که در حرم مطهر حضـرت امیرمؤمنان برایم رخ داد خدمت امام عصـر ارواحنا فـداه مشـرف شـدم و با صـدای بلنـد زیارت جامعه را خوانـدم، پس از اتمام زیارت آن حضـرت فرمود: خوب زیارتی است. آنگاه مجلسی اول می گوید: من در اکثر اوقات به این زیارات مداومت دارم و شکی نیست که این زیارت از امام

۱- تحف العقول، ۴۷۵ – ۴۵۸.

ص: ۳۷

هادی علیه السلام است و به تقریر صاحب الزمان علیه السلام رسیده و متن آن کاملترین و بهترین زیارات است. مرحوم حاجی نوری می نویسد: سیداحمد دشتی در سفر حج خدمت امام زمان علیه السلام شرفیاب شد و آن گرامی به خواندن نافله و زیارت عاشورا و زیارت جامعه سفارش نمود و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید نافله، نافله، نافله، شما چرا عاشورا نمی خوانید عاشورا، عاشورا، عاشورا، شما چرا جامعه نمی خوانید جامعه، جامعه، جامعه.

موسی بن عبدالله نخعی می گوید: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، مرا زیارتی بلیغ و کامل تعلیم فرما تا هرگاه خواستم یکی از شما را زیارت کنم آن را بخوانم فرمود: چون به آستانه حرم ائمه رسیدی بایست و شهادتین را بگو. یعنی بگو:

«اَشهَدُ اَن لااِلهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ لاشَریکَ لَهُ وَ اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلّم عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ»

غسل می کنی و چون داخل حرم شدی و قبر را دیدی بایست و سی بار «الله اکبر» بگو، آنگاه اندکی پیش برو با آرامش دل گامها را کوچک بردار، و بایست و سی بار «الله اکبر» بگو، پس به قبر مطهر نزدیک شو و چهل بار «الله اکبر» بگو تا صد تکبیر تمام شود. آنگاه بگو:

«السَّلامُ عَلیکُم یا اَهلَ بَیتِ النُّبُوَّهِ وَ مَوضِعَ الرِّسالَهِ وَ مُختَلَفَ المَلائِکَهِ وَ مَهبِطَ الوَحی وَ مَعدِنَ الرَّحمَهِ وَ خُزّانَ العِلم وَ مَنتَهی الحِلم وَ اُصُولَ الکَرَم وَ قادَهَ الاُمَم وَ اَولِیاءَ النِّعَم وَ عَناصِرَ الاَبرارِ وَ دَعائِمَ الاَخیارِ وَساسَهَ العِبادِ وَ اَرکانَ البِلادِ وَ اَبوابَ الاِیمانِ وَ اُمَناءَ الرَّحمنِ وَ سُلالَهَ النَّبِیّنَ وَ صَفوَهَ المُرسَلینَ وَ عِترَهَ خِیَرَهِ رَبِّ العالَمینَ وَ رَحمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ».

تا آخر زیارت و ما در اینجا به ترجمه اکتفا می کنیم و خوانندگان گرامی

ص: ۳۸

برای خواندن و تبرّک جستن به آن به مفاتیح الجنان مراجعه فرمایند. سلام بر شما ای خاندان نبوت، و جایگاه رسالت، و محل رفت و آمد فرشتگان، و نزولگاه وحی، و معدن رحمت و خزانه داران علم، و نهایت بردباری و حلم، و ریشه های کرامت و پیشوایان امتها و صاحبان نعمتها، و ریشه های نیکوکاران، و پایه های خوبان، و سرپرست بندگان خدا، و نقطه اتکاء شهرها، و درهای ایمان، و امینهای خدای رحمان، و چکیده پیامبران، و برگزیده مرسلان، و خاندان پیامبر برگزیده پروردگار جهانیان، و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

سلام بر امامان هدایت، و چراغهای تاریکی ها، و پرچمهای پرهیزکاری، و صاحبان عقل و دارندگان خرد، و پناهگاه مردمان، و وارثان پیامبران، و نمونه برتر، و دعوت بهتر، و حجتهای خداوند بر جهانیان و اهل عالم پسین و پیشین و رحمت خدا و برکات او بر شما باد. سلام بر جایگاههای معرفت خدا، و مواضع برکت خدا، و معادن حکمت خدا، و رازداران خدا، و حاملان کتاب خدا، و جانشینان پیامبر خدا، و فرزندان رسول خدا (درود خدا بر او و خاندان او) و رحمت خدا و برکات او بر شما باد. سلام بر داعیان به سوی خدا، و رهنمایان بر خشنودی خدا، و استواران در امر خدا، و کاملان در دوستی خدا، و اخلاص ورزان در توحید خدا، و آشکارکنندگان امر و نهی خدا، و بندگان گرامی او که در گفتار، بر او پیشی نگیرید و به فرمان او عمل کنند. و رحمت خدا و برکات او بر شما باد. سلام بر امامان دعوت کننده، و پیشوایان رهنما و سروران سرپرست، و دفاع کنندگان حمایت کننده، و «اهل ذکر» و «اولی الامر» و لطف مانده خدا، و برگزیده او و حزب او و جایگاه دانش او و حجت او و راه او و نور او و برهان او و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

ص: ۳۹

گواهم که خـدایی جز الله نیست که یگـانه است و شـریکی نـدارد، همچنـانکه خـدا بر خویش گواهی داده و گواهی دادنـد برای او فرشتگان او، و صاحبـان علم و آفریـدگانش، معبـودی نیست جز او که عزیز و حکیم است، و گـواهم که محمـد تن بنـده برگزیـده رسول پسـندیده اوست که او با هـدایت و دین حق فرسـتاد تا او را بر همه دینها غلبه دهـد هرچنـد مشرکان را بـد آیـد و گواهم که شمایان امام راهنما، هدایت یافته، معصوم، بزرگوار، مقرّب، پرهیزکار، راستگو، برگزیده و فرمانبردار خداوندید که استواران به امر اویید، و کارکنان به اراده او و رسندگان به بزرگداشت او، شما را به علم خویش برگزید و برای غیاب خویش پسندید، و برای ساز خویش اختیار فرمود، و به قـدرت خود برگزیـد، و به هـدایت خود سـربلند ساخت، و به برهان خود مخصوص گردانیـد، و برای نور خویش انتخـاب کرد، و با روح خود تأییـدتان نمود، و پسـندید که شـما خلفای او در زمینش باشـید و حجتهای او بر آفریـدگانش و یاران دینش و نگهبانان سرّش و خزانه داران علمش و امانتداران حکمتش و ترجمانهای وحی اش و بنیانهای توحیدش و گواهان بر خلقش و پرچمهای برافراشـته برای بنـدگان و نشان بلنـد روشن در شـهرهایش، و رهنمایان بر صـراطش، خداوند از لغزشـها نگاهتان داشت، و از فتنه هـا ایمن و آسـوده تـان سـاخت، و از آلـودگی پاکتـان نمود، و پلیـدی را از شـما دور کرد و پاکتـان سـاخت پـاک ساختنی.

پس شـما نیز جلال او را عظیم شـناختید، و شأن او را بزرگ داشتید، و کرمش را تمجید کردید، و ذکرش را ادامه دادید، و پیمانش را محکم نمودیـد، و معاهـده اطاعتش را اسـتوار ساختید، و در پنهان و آشـکار برای او با خلوص بودید، و به راه او با حکمت و پند نیکو دعوت نمودید، و جانهایتان را برای رضایت او فدا ساختید، و بر آنچه در کنار او به شـما رسید شکیبایی ورزیدید، و نماز را بپا داشتید، و زکات را پرداختید، و

ص: ۴۰

امر به معروف و نهی از منکر نمودید، و در راه خدا چنانکه شایسته جهاد برای اوست جهاد کردید، تا دعوتش را آشکار ساختید و واجباتش را بیان نمودید، و حدودش را اقامه کردید، و دستورات احکامش را نشر دادید، و راه خدا را مشخص نمودید، و در آن به رضای او نائل شدید، و به قضای او تن دادید، و پیامبران گذشته اش را تصدیق کردید. پس رو گردان از شما از دین بیرون رفته است، و ملازم شما (به دین) رسیده است، و کوتاهی کننده در حق شما نابود است، و حق با شما در شما و از شما و به سوی شماست، و شما اهل آن و معدن آنید، و میراث نبوّت نزد شماست و بازگشت خلق به سوی شما، و حسابشان با شما، و فصل الخطاب (حکم قاطع حق) نزد شماست، و آیات خدا پیش شما، و اراده های خدا در شما و نور و برهانش نزد شما، و فرمانش به سوی شماست. آنکه با شما دشمنی کند با خدا دوستی نموده و آنکه با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی کرده و آنکه شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آنکه با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزی کرده و آنکه به شما تمسک جوید به خدا تمسک جسته است. شمایید صراط متین و گواهان سرای فانی دنیا و شفیعان سرای جاوید آخرت، و رحمت پیوسته و متصل، و آیت (نفیس الهی) که نیک نگهداری می شود و امانت محفوظ و دری که مردم به آن آزمایش شوند. آنکه به سوی شما آمد نجات یافت و آنکه نیامد هلاک شد، به سوی خدا دعوت می کنید و بر او دلالت می نمایید و به او ایمان دارید، و برای او تسلیم هستید، و به فرمان او عمل می کنید، و به راه او ارشاد می نمایید و به گفته او حکم می کنید، سعادتمند شد آن که با شما دوستی ورزید، و هلاک شد آنکه با شما دشمنی کرد و نومید شد آنکه شما را انکار نمود، و گمراه گردید آنکه از

ص: ۴۱

شما جدا شد، و کامیاب گردید آنکه به شما تمسک جست، و ایمن گشت آنکه به شما پناه آورد، و سالم ماند آنکه شما را تصدیق نمود، و هدایت یافت آنکه به شما چنگ زد، آنکه از شما پیروی کرد بهشت جای اوست، و آنکه با شما مخالفت ورزید آتش دوزخ مأوای اوست، و هرکه شما را انکار نماید کافر و هرکه با شما بجنگد مشرک است، و هرکه شما را رد کند و نپذیرد در پست ترین طبقه دوزخ خواهد بود.

گواهم که این مقام برای شما در گذشته بوده و در آنچه باقی مانده است جریان دارد، و گواهم که ارواح شما و نور شما و سرشت شما یکی است، پاک و پاکیزه است، همه از یک سنخید و از یکدیگرید، خداوند شما را نورهایی آفرید پس شما را به گرد عرش خود محیط گردانید تا آنگاه که بر ما به وسیله شما منت نهاد و شما را در خانه هایی قرار داد که خدا اذن فرمود، رفیع باشند و نامش در آنها برده شود، و صلوات بر شما و دوستی شما را که بدان مخصوصمان فرمود (موجب) پاکیزگی خلقت ما و طهارت جانهای ما و تزکیه ما و کفاره گناهان ما قرار داد، پس ما در پیشگاه او به فضیلت شما معترف گشتیم، و به تصدیق شما شناخته شدیم، پس خداوند شما را به شریفترین جایگاه مکرمان و به بالاترین مراتب مقرّبان و رفیع ترین درجات مرسلان رساند، آنجا که هیچ رسنده ای بدان نرسد و هیچ برتری جویی بر آن برتری نیابد و هیچ پیشرویی بر آن پیشی نگیرد و هیچ طمعکاری به ادراک آن طمع نورزد، تا آنجا که باقی نماند هیچ فرشته مقربی و نه پیامبر مرسلی و نه صدیقی و نه شهیدی و نه عالمی و نه جاهلی و نه پستی و نه ارجمندی، ونه مؤمن شایسته ای و نه بدکار فاسدی، و نه جبار باطل پیشه ای و نه شیطان سرکشی، و نه خلقی که در میان اینها حضور دارد، جز آنکه خداوند به او شناساند جلالت امر شما را، و عظمت شرف شما را، و بزرگی شأن شما را، و تمامیت نور شما را، و

ص: ۴۲

درستی جایگاههای شما را، و استواری مقام شما را، و شرافت منزلت شما را نزدش، و کرامتتان را پیش او، ویژگی تان را در پیشگاه او، و مقرّب بودنتان را به او.

پدرم و مادرم و خانواده ام و مالم و خویشاوندانم فدایتان باد، خدا را گواه می گیرم و شما را که مؤمنم به شما و به آنچه شما به آن مؤمنید، و کافرم به دشمن شما و به آنچه شما به آن کافرید، بینایم به شأن شما و به گمراهی آنکه با شما مخالفت نماد، دوستدارم برای شما و دوستدارانتان، و با هرکه با شما صلح و سازش دارد، و در جنگم با هرکه با شما بجنگد، تثبیت می کنم هرچه را شما تثبیت نمایید و باطل می کنم آنچه را شما باطل نمایید، مطیع شمایم، شناسای حق شمایم، اقرار به فضل شما دارم، بردارنده و پذیرای علم شمایم، در زیر پوشش امان شما پناهنده ام، معترف به شمایم، معتقد به بازگشت شمایم، تصدیق کننده رجعت شمایم، منتظر امر شمایم، آماده در انتظار دولت شمایم، عمل کننده به فرمان شمایم، در پیشگاه خدای عزیز و جلیل شما را شفیع قرار می دهم و به وسیله شما به درگاهش تقرّب می جویم، و شما را جلوی خواستها و حوائج و مرادهایم در همه احوال و امورم قرار می دهم، مؤمنم به پنهان شما و آشکار شما و حاضر شما و غالب شما و اول شما و آخرشما، و در همه این امور کار را به شما وامی گذارم و در آن همراه شما تسلیمم، و دلم تسلیم و پذیرای شماست، و رأیم پیرو شما، و یاریم آماده برای شما، تا خدای متعال دینش را به شما زنده و شما را در روزگار حکومتش بازگرداند، و شما را برای عدالتش ظاهر سازد، و در زمینش توانا و قدرت دهد.

پس با شما، نه با غیرشما، ایمان آوردم به شما و ولایت آخرین شما را پذیرفتم به همانگونه که ولایت نخستین شما را پذیرفته ام، و به سوی

ص: ۴۳

خـدای عزیز و جلیـل از دشـمنانتان و از «جبت» (اوّلی) و « طاغوت» (دومی) و شـیطانها و حزب سـتمکارشان به شـما که منکران حق شمـا و بیرون رفتگـان از ولایت شـما و غاصـبان ارث شـما و شک کننـدگان درباره شـما و منحرفان از شـمایند بیزاری می جویم، و بیزارم از هر محرم رازی جز شـما و هر اطاعت شونده ای غیر از شما، و از پیشوایانی که به سوی آتش دعوت می کنند، پس خداوند مرا همیشه تا زنده ام بر مهرورزی با شـما و دوست داشـتن شما و بر دین شما پابرجا دارد، و برای اطاعت شما موفق سازد، و شفاعت شما را روزیم گرداند، و مرا از بهترین دوسـتانتان که پیرو آنچه شـما به آن دعوت کنید هسـتند قرار دهد، و مرا از جمله کسانی قرار دهد که دنباله رو آثار شـما هسـتند و به راه شـما می روند و به هدایت شما هدایت می یابند و در جرگه شما محشور می شوند و در رجعت شـما بازگردانـده می شونـد و در دولت شـما قدرتمنـد می گردنـد و در دوران آسـایش و عـافیت شـما مورد احترام قرار می گیرند و در روزگار شما توانایی و منزلت می یابند، و فردا چشمانشان به دیدار شما روشن می گردد.

پدرم و مادرم و خودم و خانواده ام و مالم فدای شـما باد، هرکس خدا را بخواهد به شـما آغاز می کند، و هرکس او را یگانه خواند از شما بپذیرد، و هرکس قصد او کند، به شما رو آورد. مولایان من، شمارش ثنای شما را نمی توانم و حقیقت شما را به مدح کردن و قـدر و منزلت شـما را به توصـیف نمودن نمی رسم و درک نمی کنم، و شـما نور خوبـان و رهنمایـان نیکـان و حجتهـای خـداوند مقتدرید، خداوند به سـبب شما آغاز کرد و به سبب شما پایان می بخشد و به سبب شما باران فرو می فرستد، و به سبب شما آسمان را نگه می دارد که بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و به سبب شما اندوه را می برد و سختی را برطرف می فرماید، و نزد شماست آنچه فرستادگانش و فرشتگانش فرود آوردند، و بر جدّ شما (و در زیارت امیر

ص: ۴۴

مؤمنان علی علیه السلام بگو: به برادر تو) روح الامین جبرئیل مبعوث شد. خداوند به شما عطا فرموده آنچه به هیچکس از جهانیان عطا نکرده است، هر شریفی در برابر شرافت شما سر فرود آورده و هر متکبری به اطاعت شما گردن نهاده و هر جباری در برابر فضل و برتری شما فروتنی کرده و همه چیز برای شما خوار و ذلل گشته است، و زمین به نور شما تابان گشته و رستگاران به ولایت شما رستگار شدند، به وسیله شما به سوی رضوان بهشت ره سپرده شود، و بر آنکه ولایت شما را انکار نماید خشم خدای رحمان باشد.

پدرم و مادرم و جان و اهل و مالم فدای شما باد، فدای یاد شما (در زبان) یاد کنندگان و فدای نامهای شما در میان نامها و جسدهای شما در میان جسدها و ارواحتان در میان سایر ارواح و نفوس شما در میان سایر نفوس و آثار شما و در میان سایر آثار و قبور شما در میان سایر قبرها، پس چه شیرین است نامهای شما، و چه گرامی است نفوس شما، و چه بزرگ است شأن شما، و چه والاست منزلت شما، و چه باوفاست پیمان شما و چه راست است وعده شما، کلامتان نور، و فرمانتان هدایت، و سفارشتان تقوی، و کارتان خیر و شیوه تان نیکی، و خویتان کرم، و شأنتان حق و راستی و مدارا و گفتارتان محکم و قاطع، و رأیتان دانش و بردباری و اندیشمندی است، اگر از خیر یاد نشود شما آغاز و ریشه و شاخه و معدن و جایگاه و نهایت آنید.

پدرم فدایتان باد و مادرم و خودم، چگونه نیکویی ثنای شما را نسبت به خدا وصف کنم و زیبایی احسانتان را برشمرم و به سبب شما خداوند ما را از ذلت و خواری بیرون آورد، و از سختیهای گرفتاریها نجات بخشید و از لبه پرتگاه هلاکتها و از آتش دوزخ نجاتمان داد. پدرم فدایتان باد و مادرم و خودم، به دوستی و ولایت شما خداوند دانستنی های دینمان را به ما

ص: ۴۵

آموخت، و آنچه از امور دنیامان تباه شده بود اصلاح فرمود، و به دوستی و ولایت شما کلمه ایمان تمام شد و نعمت بزرگ گردید، و جدایی به الفت مبدل گشت و به دوستی و ولایت شما عبادت واجب پذیرفته می شود، و برای شماست دوستی واجب و درجات رفیع و مقام ستوده و پسندیده و مکان و منزلت معلوم نزد خدای عزیز وجلیل، و آبروی بزرگ و شأن عظیم و شفاعت پذیرفته.

پروردگارا به آنچه فروفرستادی ایمان داریم، و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم پیروی می کنیم، پس ما را از زمره شاهدان بر رسالت بنویس، پروردگارا دلهایمان را بعد از آنکه هدایتمان فرمودی ملغزان و از نزد خود به ما رحمتی ببخشی که تو بسیار بخشنده ای، منزه است پروردگار ما همانا وعده پروردگار ما شدنی است.

ای ولی خدا، براستی میان من و خدای عزیز و جلیل، گناهانی است که جز رضایت شما آن را برنمی دارد، پس به حق آنکه شما را امین ساز خویش قرار داد و مأمور رعایت و نگهبانی امور خلق خود ساخت و اطاعت شما را با اطاعت خود قرین نمود، که بر گناهانم بخشش جویید و شفیعان من باشید، که من مطیع شمایم، و هرکس از شما اطاعت کند از خدا اطاعت کرده، و هرکس شما را نافرمانی نماید خدای را نافرمانی نموده، و هرکس شما را دوست دارد خدا را دوست داشته، و هرکس با شما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

«اَللّهُمَّ اِنِّی لَو وَجَدتُ شُفَعاءَ اَقرَبَ اِلَیکَ مِن مُحَمَّدٍ وَ اَهلِ بَیتِهِ الاَخیارِ الأئِمَّهِ الاَبرارِ لَجَعَلتُهُم شُفَعائی فَبِحَقِّهِمُ الَّذِی اَوجَبتَ لَهُم عَلَیکَ اَسئَلُکَ اَن تُدخِلَنی فِی جُملَهِ العارِفینَ بِهِم وَ بِحَقِّهِم وَ فِی زُمرَهِ المَرحُومینَ بِشَفاعَتِهِم اِنّکَ اَرحَمُ الرّاحِمینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ وَ سَلَّمَ کَثیراً وَ حَسبُنَا اللهُ وَ نِعمَ الوَکیلُ».

ص: ۴۶

بار خـدایا من اگر شـفیعانی نزدیکتر به تو از محمّـد صـلی الله علیه و آله و سـلّم و خاندان برگزیده او که امامان نیکوکارند می یافتم آنـان را شـفیعان خود قرار می دادم، پس به حقی که برای آنان برخود لازم ساختی از تو می خواهم که مرا در جمله عارفان به آنان و به حق آنـان و در زمره رحمت شـدگان به شـفاعت آنـان وارد سـازی، که همانا تو ارحم الراحمینی، خداونـد بر محمـد و خانـدان پاکش درود فرستد و سلام بسیار بر ایشان نثار فرماید، خدا ما را کافی و سرپرست و وکیل خوبی است.

کلمات حکمت آمیز

«الدُّنیا سُوقٌ رَبِحَ فِیها قَومٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ»

دنیا بازاری است که گروهی در آن سود می برند و گروهی زیان.

«مَنِ اتَّقِی اللهَ یُتَّقی، وَ مَن اَطاعَ اللهَ یُطاعُ، وَ مَن اَطاعَ الخالِقَ لَم یُبالِ سَخَطَ المَخلُوقینَ»

کسـی که از خـدا پروا داشـته باشـد از او پروا دارنـد، و کسـی که از خـدا اطاعت کنـد از او اطاعت کننـد، و کسـی که از آفریدگار اطاعت کند از خشم آفریدگار باکی ندارد.

«اِنَّ المُحِقُّ السَّفیهَ یَکادُ اَن یُطفِیءَ نُورَ حَقِّه بِسَفهِه»

کسی که حق با اوست ولی سفیهانه عمل می کند ممکن است نور حقش را به جهت عمل سفیهانه اش خاموش سازد.

«مَن هانَت عَلَیهِ نَفسُهُ فَلا تَأمَن شَرَّهُ»

آنکس که شخصیت خویش را ناچیز انگاشته و برای خود ارزشی قائل نیست، از شر او ایمن مباش.

«مَن جَمَعَ لَکَ وُدَّهُ وَ رَأیَهُ فَاجمَع لَهُ طاعَتَکَ»

کسی که دوستی و خیرخواهی و نظرش را در اختیار تو بگذارد تو نیز

ص: ۴۷

اطاعت خود را در اختیار او بگذار و پذیرش داشته باش.

«اِنَّ الظّالِمَ الحالِمَ یَکادُ اَن یُعفی عَلی ظُلمِهِ بِحِلمِهِ»

ستمکار بردبار ممکن است به خاطر حلم و بردباریش مورد عفو قرار گیرد.

«اِنَّ اللّهَ جَعَلَ الدُّنیا دارُ بَلوی وَالآخره دار عُقبی وَ جَعَلَ بَلوَی الدُّنیا لِثَوابِ الآخِرَهِ سَبَباً وَ ثَوابُ الآخِرَهِ مِن بَلوَی الدُّنیا عِوَضاً».

خداوند تبارک و تعالی دنیا را محل گرفتاریها و بلایا قرار داده و جهان آخرت را خانه آرامش، و ثواب آخرت را به خاطر بالای دنیا و به عنوان آن قرار داده است.

(تحف العقول، ۴۸۳ – ۴۸۰)

شهادت امام علیه السلام

سال شهادت امام علیه السلام، ۲۵۴ هجری روز شهادت سوم ماه رجب و عمر شریفش چهل و دو سال بود و در سن هشت سال و پنج ماه به مقام ارزشمند امامت سرافراز گردید.

مرحوم مجلسی می نویسد: امام هادی علیه السلام سیزده سال در مدینه طیبه اقامت داشت و بعد از آن متوکل آن گرامی را به اجبار به سامرّاء برد و حدود بیست سال در این شهر در خانه ای بود که اکنون محل دفن آن حضرت است.

ابودعامه می گوید جهت عیادت امام هادی علیه السلام به محضرشان شرفیاب شدم که امام به همان علت بیماری به شهادت رسید. همینکه خواستم از خدمتشان مرخص شوم به من فرمود: ای ابودعامه حق تو بر من واجب شده می خواهی حدیثی برای تو نقل کنم که شاد شوی، عرض کردم خیلی محتاجم و مشتاقم؟!

ص: ۴۸

امام علیه السـلام فرمود: حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی از پدرش علی بن موسـی از پدرش موسـی بن جعفر از پدرش جعفربن محمـد از پـدرش محمـد بن علی از پـدرش علی بن الحسـین و از پـدرش حسـین بن علی از پـدرش علی بن ابیطـالب از رسول خـدا صلوات الله علیهم اجمعین پس به من فرمود: بنویس گفتم: چه بنویسم فرمود: بنویس که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الاِیمانُ ما وَقَّرَتهُ القُلُوبُ وَ صَدَّقَتهُ الأعمالَ، وَالاِسلامُ ماجَری بِهِ اللِّسانُ وَ حَلَّت بِهِ المِناکِحَهُ».

ایمـان آن است که دلهـا پـذیرای آن باشـد و اعمـال آن را نشان دهـد و تصـدیق کنـد، و اسـلام آن است که بر زبان جاری گردد و ازدواج را حلال گرداند.

ابودعامه گفت: عرض کردم ای پسر رسول خدا نمی دانم کدام یک از این دو بهتر است این حدیث یا سلسله سند آن؟

امام علیه السـلام فرمود: این حدیث در صحیفه ای است به خط امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و به هریک از ما به ارث رسیده است.(۱)

آن طور که مشـهور است معتمـد عباسـی برادر معتز آن بزرگوار را مسـموم کرد و مسـعودی هم در مروج الذهب می نویسد که «اِنَّهُ ماتَ مَسموماً علیه السلام»

در وقت شـهادت آن امـام بزرگوار کسـی جز امـام حسن عسـکری علیه السـلام نزد آن حضـرت نبود ولی برای تشـییع ایشان امراء و اشـراف حاضـر شدنـد و امـام حسن علیه السـلام در هنگام تشـییع گریبان خود چاک زد و بعضـی از نادانان بر آن حضـرت اعتراض کردند امام فرمود: آنها چه می دانند از احکام خدا.

۱- مروج الذهب، ج۴، ص ۸۵.

ص: ۴۹

حضرت موسی علیه السلام به خاطر مرگ هارون و در ماتم او گریبان چاک کرد.

شدت گرما در هنگام تشییع و غسل و کفن و دفن به حدی بود که امام حسن عسکری علیه السلام در هنگام مراجعت به دکان بقالی رسیدند که آب پاشیده بود به طوری که خنک شده بود. امام علیه السلام چون هوای خنک آنجا را دید سلام کرد و اجازه خواست که آنجا بنشیند و لحظه ای استراحت نماید. صاحب دکان اجازه داد. آن حضرت نشست و مردم نیز اطراف آن بزرگوار ایستادند، در این هنگام جوان خوشرویی با جامه نظیف وارد شد در حالی که سوار بود از مرکب پیاده شد و امام را بر آن سوار نمود و به خانه برد و از عصر همان روز درب خانه امام حسن عسکری علیه السلام به روی مردم باز بود و به سؤالات و مشکلات مردم پاسخ می داد.

ص: ۵۰

آثار منتشر شده از نشر آدینه سبز

۱- قرآن کریم (خط عثمان طه)

۲- قرآن کریم (خط استاد نی ریزی) وزیری

۳- قرآن کریم (حط استاد نی ریزی) نیم جیبی

۴- نهج البلاغه (ترجمه مرحوم محمد دشتی) وزیری و جیبی

۵- شبهای پیشاور

۶- منتهی الامال

۷- معراج السعاده

۸- زندگانی چهارده معصوم (خلاصه منتهی الامال)

۹- جلاء العیون علامه مجلسی

۱۰- رساله چهار مرجع (آیات عظام: امام، خامنه ای، بهجت، مکارم)

۱۱- رساله حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی (ره)

۱۲- رساله حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظله)

۱۳- رساله حضرت آیه الله العظمی نوری همدانی (دام ظله)

۱۴- تازیانه سلوک (دستورالعمل های اخلاقی آیه الحق حسن حسن زاده آملی)

۱۵- معاد خودمانی (دو کتاب سیاحت غرب و منازل الاخره)

۱۶- بررسی و تحلیل پیرامون زیارت عاشورا

۱۷- حقیقت انکارناپذیر (اثبات ولایت حضرت علی (ع))

۱۸- جوانان، معاشرت، انزوا

۱۹- انسان و شخصیت

۲۰- خطبه غدیریه (وزیری و جیبی)

۲۱- اعجاز نگین (فوائد انگشتری در اسلام با مقدمه آیه الله سبحانی)

۲۲- زندگینامه شاعران ایران و جهان (وزیری و جیبی)

ص: ۵۱

آثار منتشر شده از نشر آدینه سبز

۲۳- زندگینامه دانشمندان بزرگ جهان (وزیری و جیبی)

۲۴- آشپزی عروس

۲۵- ختم انعام (وزیری و جیبی)

۲۶- ختم یس (وزیری و جیبی)

۲۷- ۲۰ سوره

۲۸- عم جزء (جزء ۳۰ قرآن)

۲۹- وصیت نامه

۳۰- زیارت عاشورا

۳۱- طعم انار

۳۲- تاریخ انبیاء (علامه مجلسی)

۳۳- کشکول (شیخ بهایی)

سری کتابهای جلال آل احمد

۳۲- خسی در میقات

۳۳- غرب زدگی

۳۴- نفرین زمین

۳۵- نون و قلم

۳۶- زن زیادی

۳۷- سه تار

۳۸- مدیر مدرسه

۳۹- سفر به ولایت عزرائیل

۴۰- سرگذشت کندوها

۴۱- دید و بازدید

۴۲- از رنجی که می بریم

۴۳- اورازان

۴۴- سنگی بر گوری

۴۵- دو چاله و یک چاه

ص: ۵۲

آثار منتشر شده از نشر آدینه سبز

۴۶- داستان راستان

۴۷- جاذبه و دافعه علی (ع)

۴۸- نظام حقوق زن در اسلام

۴۹- انسان و سرنوشت

۵۰- ختم نبوّت

۵۱-پیامبر امّی

۵۲- در کربلا چه گذشت؟

۵۳- شاهنامه فردوسی

۵۴- هشت کتاب سهراب

۵۵- دیوان پروین معصومی

سری کتابهای سیره عملی اهل بیت (ع)

۱- سیره عملی حضرت محمد (ص)

۲- سیره عملی حضرت علی (ع)

۳- سیره عملی حضرت فاطمه (س)

۴- سیره عملی حضرت امام حسن (ع)

۵- سیره عملی حضرت امام حسین (ع)

۶- سیره عملی حضرت امام زین العابدین (ع)

۷- سیره عملی حضرت امام محمد باقر (ع)

۸- سیره عملی حضرت امام جعفر صادق (ع)

۹- سیره عملی حضرت امام موسی کاظم (ع)

۱۰- سیره عملی حضرت امام رضا (ع)

۱۱- سیره عملی حضرت امام محمد تقی (ع)

۱۲- سیره عملی حضرت امام علی نقی (ع)

۱۳- سیره عملی حضرت امام حسن عسکری (ع)

۱۴- سیره عملی حضرت امام مهدی (عج)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹